



Another reading of Islamic social sciences: the context of concepts

Mahdi Hosseinzadeh Yazdi¹ 

1. Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: ma.hosseinzadeh@ut.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Keywords: <i>Islamic social sciences, Western social sciences, fields of science, concepts.</i></p>	<p>What we call science encompasses various fields. The differences between Islamic social sciences and Western social sciences manifest themselves in various fields of science. To understand these differences accurately and importantly, one must examine both the field of science and the distinctions carefully. Paying attention to one or more fields of science and abandoning other fields prevents us from understanding the distinctions and blocks the way to different scientific organization and progress. In various sciences, at least twelve fields can be enumerated through reflection and induction: description, discovery, justification (or method), acceptance of hypothesis, understanding, explanation, prediction, object, application, recommendation or prescription, and concept. This article, with regard to the concept of concept, explores the differences between social sciences and Western social sciences in this regard and claims that there is a profound distinction between concepts in Islamic and Western social sciences. It was noted that the world is comprehensible through the lens of concepts. Different sciences depict and categorize their world through the lens of concepts and with various theories organized from those concepts. Now, do the common terms used in Islamic social sciences carry the same meaning and concept as they do in Western social sciences? In other words, do the common terms have a verbal commonality?</p>
<p>Cite this article: Hosseinzadeh Yazdi, M. (2024). Another reading of Islamic social sciences: the context of concepts. <i>Journal of Social Theories of Muslim Thinkers</i>, Pre-Publication Article.</p>	





DOI:

© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.



خوانشی دیگر از علوم اجتماعی اسلامی: ساحت مفاهیم

مهدی حسین زاده یزدی  

۱. دانشیار دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه: ma.hoseinzadeh@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>کلیدواژه‌ها: علوم اجتماعی اسلامی، علوم اجتماعی غربی، ساحت‌های علم، مفاهیم</p> <p>استناد: حسین زاده یزدی، مهدی. (۱۴۰۳). خوانشی دیگر از علوم اجتماعی اسلامی: ساحت مفاهیم. فصلنامه علمی نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، مقاله آماده انتشار.</p>	<p>آنچه را علم می‌نامیم، ساحت‌های گوناگونی را در برمی‌گیرد. تفاوت میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی خود را در ساحت‌های مختلف علوم نشان می‌دهد. برای درک دقیق و عمیق این تفاوت‌ها باید همه ساحت‌های علم را بررسی و تمایزها را به‌دقت نشان داد. توجه به یک یا چند ساحت علم و رهاکردن دیگر ساحت‌ها، ما را از فهم تمایزها بازمی‌دارد و راه را بر سامان و پیشرفت علمی متفاوت می‌بندد. در علوم گوناگون، با تأمل و از راه استقرا دست‌کم دوازده ساحت را می‌توان برشمرد: توصیف، کشف، توجیه (یا روش)، پذیرش فرضیه، تفهیم، تبیین، پیش‌بینی، ابژه، کاربرد، توصیه یا تجویز و مفاهیم. این نوشتار، با تمرکز بر ساحت مفهوم، تفاوت میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی را در این ساحت برمی‌رسد و ادعا دارد که تمایز ژرفی میان مفاهیم در علوم اجتماعی اسلامی و غربی وجود دارد. باید توجه داشت که از دریچه مفاهیم عالم خود را فهم‌پذیر می‌کند. علوم مختلف عالم خویش را از روزنه مفاهیم و با نظریات گوناگونی که از آن مفاهیم سامان یافته‌است، به تصویر می‌کشند و مقوله‌بندی می‌کنند. اکنون آیا واژگان مشترکی که در علوم اجتماعی اسلامی به کار می‌رود، همان معنا و مفهومی را به دوش می‌کشد که در علوم اجتماعی غربی دارد؟ به عبارتی، آیا واژگان مشترک، اشتراکشان لفظی است؟</p>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI:

۱- مقدمه و بیان مسأله

داعیه‌داران علوم اجتماعی اسلامی، خود را بیشتر در تقابل با علوم اجتماعی غربی معنا می‌کنند. آنان تفاوت‌های گوناگونی را میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی برمی‌شمرند. در این میان، شاید مهمترین روزه برای درک این تفاوت‌ها را باید در ساحت‌های مختلف علوم جستجو کرد. تأمل در ساحت‌های گوناگون علوم برای پژوهشگرانی که در تمنای علم دیگری هستند، ضروری به نظر می‌رسد. البته این مطالب به معنای تحقق بالفعل علوم اجتماعی اسلامی در تمامی ساحت‌های آن نیست. بلکه از سویی، گامی است در مسیر روشن ساختن و فهم تمایز آن با دیگری‌اش و از سوی دیگر نشان‌دهنده گرانی‌گاهی است که برای سامان علوم اجتماعی اسلامی باید بر آن تکیه کرد. شاید یکی از مهمترین-دلایل برطرف‌نشدن توقعی که از علوم اجتماعی اسلامی و اصحاب آن می‌رود، توجه به برخی از ساحت‌ها و رها کردن بقیه یا کم‌توجهی به آن باشد. زمانی علوم اجتماعی اسلامی به جایگاه مورد انتظار می‌رسد که در همه ساحت‌های علم حرفی برای گفتن داشته باشد.

برای علوم گوناگون، می‌توان با تأمل و استقرا دست‌کم دوازده ساحت را برشمرد: توصیف^۲، کشف^۳، توجیه^۴ (یا روش)، پذیرش فرضیه^۵، تفهم^۶، تبیین^۷، پیش‌بینی^۸، ابژه یا متعلق علم، کاربرد، توصیه یا تجویز و مفاهیم^۹. البته، باید توجه داشت این تمایز و تفکیک در مقام نظر و تحلیل نباید باعث غفلت از درهم‌تنیدگی این ساحت‌ها در مقام تحقق و تأثیر و تأثر میان آنها باشد. شرح هر یک از این ساحت‌ها را به نوشتاری که مستقلاً درباره آن ساحت ارائه می‌کنم، حواله می‌دهم. آنچه برای این نوشتار اهمیت دارد، وجود ساحت مفاهیم برای علم است. «مفاهیم سنگ بناهای نظریه هستند. یک مفهوم ایده‌ای است که در قالب یک نماد یا در قالب کلمات بیان می‌شود. مفاهیم علوم طبیعی غالباً در قالب اشکال نمادین، مانند حروف لاتین ... یا فرمول‌ها ... بیان می‌شوند. اغلب مفاهیم علم اجتماعی در قالب واژه‌ها بیان می‌شوند» (نیومن، ۱۳۹۵: ۱۱۴). می‌توان گفت هر علمی مفاهیم خاص خود را دارد. در این نوشتار می‌کوشم تفاوت میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی را در ساحت مفاهیم بررسی و به این پرسش بنیادین پاسخ دهم که آیا میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی از حیث مفاهیم تفاوتی وجود دارد یا نه؟ اگر پاسخ آری است، آن تفاوت‌ها در چیست؟

۱. در برخی آثار عبارت context of به مقام ترجمه شده است؛ مثلاً مقام کشف یا مقام توجیه. به نظر می‌رسد ساحت ترجمه مناسب‌تری برای آن باشد.

۲. description

۳. discovery

۴. justification

۵. accepting a hypothesis

۶. understanding

۷. explanation

۸. prediction

۹. concepts

شاید با این بیان، مراد از علم در این نوشتار روشن شده‌باشد. علم مانند بسیاری از اصطلاحات معانی متعددی دارد؛ از معنای اعم آن که تمامی علوم حضوری و حصولی را دربرمی‌گیرد تا معنایی تنگ که علم را در قفس تجربه محصور می‌کند. در این نوشتار مراد از علم، رشته علمی^۱ مانند روان‌شناسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی است.

در این بحث، توجه به تفاوت دو جنبه در باب مفاهیم ضرورت می‌یابد: ۱. مفاهیمی که ابژه‌های علوم اجتماعی از آن استفاده می‌کنند. این ساحت مورد بحث نیست. به نظر می‌رسد تفاوت ابژه‌های علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی در این جنبه روشن است. ۲. مفاهیمی که در خود علم به کار می‌رود و به تعبیری هرچند نادقیق، در خود علم بر ساخت می‌شود. مانند مفاهیمی که جامعه‌شناسان سامان می‌دهند. جنبه دوم، محل نزاع در پژوهش حاضر است. می‌توان تصور کرد که مفاهیم جوامع گوناگون متفاوت باشد، اما علمی واحد با مفاهیمی یکسان آن تنوع و اختلاف را به تصویر کشند. ریسجورد^۲، با بیان دیگری این مطلب را توضیح می‌دهد. وی مفاهیم علمی را در مقابل مفاهیم روزمره قرار می‌دهد. مفاهیم روزمره، مفاهیمی هستند که افراد یک جامعه آن را به کار می‌گیرند. در مقابل، مفاهیم علمی مانند «اتم» و «ژن» در علوم طبیعی و «تورم» و «فرهنگ» در علوم اجتماعی برای تبیین پدیده‌ها بر ساخت می‌شوند. رویکردهای تجربه‌گرایانه مسئله رابطه میان زبان فنی و درون علم را با زبان سوژه را به مثابه مسئله رابطه میان نظریه و مشاهده می‌نگرند (Risjord, 2014:34).

در قدم نخست، باید بیشتر درباره مفهوم و ویژگی آن سخن گفت. از این رو، پاسخ به چنین پرسش‌هایی ضروری به نظر می‌رسد: مفهوم چیست؟ آیا مفاهیم در علوم اجتماعی نظریه‌بار هستند یا فارغ از نظریه‌ها سامان می‌یابند؟ می‌توان با مبنایی دقیق‌تر، پرسید: آیا مفاهیم پارادایم‌بار هستند یا فارغ از پارادایم بر ساخته می‌شوند. در ادامه، باید مشخص شود که مفاهیم علوم اجتماعی از زمره کدام مفاهیم‌اند؟ آیا مفاهیم حقیقی‌اند یا اعتباری؟ به عبارتی، آیا مفاهیم اجتماعی از واقعیات یا انواع خاصی در جهان حکایت می‌کند؟ مثلاً، آیا واقعیتی به نام فرهنگ، تورم، خانواده و جرم در جهان خارج وجود دارد؟ البته، می‌توان این پرسش را گسترده‌تر مطرح کرد: آیا مفاهیم به کار رفته در علوم، خواه طبیعی و خواه اجتماعی، مفاهیم حقیقی‌اند یا اعتباری؟ به تعبیر جان سرل، آیا این مفاهیم از دسته حقایق واقعی‌اند یا حقایق نهادی؟^۳ مفاهیم علوم اجتماعی محتوایشان را از کجا به دست می‌آورند؟ انواع در علوم اجتماعی کشف می‌شوند یا بر ساخت و ابداع می‌شوند؟ با پاسخی گذار به این پرسش‌ها ویژگی مفاهیم در علوم اجتماعی اسلامی را برمی‌شمارم.

۲- پیشینه پژوهش

اندیشمندان و دانش‌پژوهان اسلامی درباره علوم اجتماعی اسلامی، چیستی، حدود و ثغور، امکان و امتناع آن و تفاوت آن با علوم اجتماعی غربی کتاب‌ها و مقالات بسیاری را ارائه کرده‌اند (برای نمونه نک: حسین‌زاده یزدی و ملاباشی،

^۱ . discipline

^۲ . Risjord

^۳ . البته طرح این پرسش با دو عبارت متفاوت به این معنا نیست که مفاهیم اعتباری همان حقایق نهادی جان سرل است. این نکته، خود بحث مبسوطی را می‌طلبد.

۱۴۰۰). در آثار مختلف، ساحت‌های مختلفی برای علم مطرح می‌شود. برای نمونه، در بسیاری از کتاب‌های فلسفه علم ساحت یا مقام کشف و نظریه برای علم عنوان می‌شود (For example See: Ladyman. 2002: 74_76). دیگر ساحت‌های علم را هم می‌توان پراکنده در برخی آثار مشاهده کرد؛ مثلاً ریسجورد ساحت پذیرش فرضیه را عنوان می‌کند (Risjord. 2014: 14) یا پوزیتویسم در معنای جامعه‌شناختی آن، ساحت تجویز را از ساحت علم نمی‌داند (Giddens, 1974: 2_3).

اما درباره موضوع خاص این پژوهش که تمایز علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی را از منظر ساحت‌های گوناگون علوم برمی‌رسد تا آنجا که نگارنده کاویده‌است، تنها سه اثر وجود دارد: ۱. مقاله علم دینی در مقام توصیف و توصیه؛ بازخوانی نظریه علم دینی استاد مصباح یزدی (حسین‌زاده یزدی و اخلاقی، ۱۳۹۵). در این مقاله دو مقام توصیف و توصیه در علم، مطرح می‌شود و بر اساس آن دیدگاه یکی از متفکران معاصر جهان اسلام بازخوانی می‌شود. این مقاله مدعی است که تقریری که کتاب علم و دین از نظریه علامه مصباح (۱۳۹۳) ارائه کرده، نادقیق است؛ ۲. مقاله نسبت عینیت و ارزش‌باری علوم اجتماعی با توجه به دیدگاه فیلسوفان مسلمان (حسین‌زاده یزدی و فلاح‌نژاد، ۱۳۹۸). در این مقاله برای علم، شش ساحت عنوان می‌شود: کشف، مفاهیم، توجیه، پذیرش نظریه، توصیه و کاربرد. این نوشتار با بررسی معنای ارزش، عینیت و با تفکیک ساحت‌های گوناگون علوم اجتماعی به دنبال پاسخ به این پرسش بنیادی است که دخالت ارزش‌ها در کدام ساحت علوم اجتماعی آن را از عینیت می‌اندازد و در کدامیک چنین نیست؛ ۳. کتاب روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی که هفت ساحت را برای علوم انسانی بیان می‌کند. «در همه علوم انسانی هفت کار درباره کنش‌های انسانی انسان صورت می‌گیرد: تعریف، توصیف، تبیین، تفسیر، پیش‌بینی، ارزشیابی و کنترل یا جهت‌دهی» (شریفی، ۱۳۹۵، ۲۱). هر یک از این ساحت‌ها، از روش خاصی پیروی می‌کند. نویسنده با تمایز میان مفهوم روش و روش‌شناسی به دنبال آن است که روش و روش‌شناسی متفاوت در هر یک از این ساحت‌ها را نشان دهد. می‌توان گفت این اثر هر ساحتی را از دریچه روش و روش‌شناسی برمی‌رسد. باید توجه داشت که این ساحت‌ها را به روش در آن فرونکاست.

این پژوهش به دنبال آن است که با طرح تمام ساحت‌های علم به‌طور یکجا و کامل، تمایز بنیادین علوم اجتماعی اسلامی و غربی را در ساحت مفاهیم نشان دهد تا مسیری برای گفتگو و نقد و نظر در این باره فراهم گردد. نگارنده می‌کوشد تفاوت در دیگر ساحت‌ها را در آثاری دیگر مطرح کند...

۳- تعریف مفهوم

در منطق قدیم، مفهوم به «ما حصل عند العقل» تعریف می‌شود؛ توضیح آنکه «أن ما استفيد من اللفظ باعتبار أنه فهم منه یسمى مفهوماً و باعتبار أنه قصد منه یسمى معنی و باعتبار أن اللفظ دال علیه یسمى مدلولاً» (یزدی، ۱۴۱۲ ه.ق: ۳۰). زمانی که لفظی بیان می‌شود، آنچه که از آن نزد ذهن حاضر می‌شود و به یک معنا، آنچه از آن درک می‌شود، از این حیث که فهم می‌شود، مفهوم نام دارد و از این حیث که از آن لفظ قصد می‌شود، معنا نام دارد و از این حیث که لفظ بر آن دلالت

می‌کند، مدلول نامیده می‌شود. با این تعریف از مفهوم می‌توان آن را همان تصور دانست؛ یعنی آن صورت یا ادراکی که همراه حکم و اذعان نیست؛ در مقابل تصدیق که همراه حکم و اذعان است. برای مفهوم، تقسیمات چندی بیان می‌شود؛ مانند: کلی یا جزئی و متواطی یا مشکک و حقیقی یا اعتباری.

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان گفت، مفاهیم یا کلی‌اند یا جزئی و مفاهیم کلی یا حقیقی‌اند یا اعتباری و مفاهیم حقیقی به سه دسته ماهوی و معقول ثانی فلسفی و معقول ثانی منطقی تقسیم می‌شود (برای توضیح نک: حسین زاده، ۱۳۹۰: ۱۳۷-۱۳۹). مفهوم حقیقی، مفهومی است که گاه در خارج موجود می‌شود و زمانی در ذهن. آنگاه که در خارج موجود می‌شود، اثر واقعی و خارجی آن، برش مترتب می‌شود و آن زمان که در ذهن موجود می‌شود، چنین نیست؛ مانند مفهوم آتش که در خارج می‌سوزاند و در ذهن اثرش را ندارد (طباطبایی، ۱۴۰۲ ه.ق. ۳۱۴)؛ به عبارتی مفاهیم یا ادراکات حقیقی «انکشافات و انعکاسات ذهنی واقع و نفس‌الامر است» (مطهری در: طباطبایی، بی‌تا: ۱۴۳) در مقابل مفاهیم یا ادراکات اعتباری «فرض‌هایی است که ذهن به منظور رفع احتیاجات حیاتی آنها را ساخته و جنبه وضعی و قراردادی و فرضی و اعتباری دارد و با واقع و نفس‌الامر سر و کاری ندارد» (همان). از این رو، درباره مفاهیم اعتباری از مفهوم «وهمی» استفاده می‌شود؛ زیرا مصداقی جز آنچه آدمی در ظرف توهم برایش فرض کرده، ندارد (همان: ۱۶۶).

منسجم ساختن اعتباریات به مثابه یک نظریه و برجسته کردن آن را می‌توان از نوآوری‌های علامه طباطبایی دانست. نظریه اعتباریات وی رنگ‌وبوی دیدگاه استاد نامورش، مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی را دارد (آملی لاریجانی، ۱۳۹۴: ۴۰۳). در این نوشتار نمی‌خواهم ادعای بحث را متوقف بر پذیرش نظریه اعتباریات علامه طباطبایی قرار دهم. طرح مختصری از مباحث ایشان تنها برای روشن شدن مباحث است.

آنچه برای این بحث اهمیت دارد، مابه‌ازانداشتن مفاهیم اعتباری در واقعیت و نفس‌الامر است. علامه طباطبایی منشأ ایجاد این گونه مفاهیم را برطرف ساختن نیازهای آدمی می‌داند. در واقع اعتبار میان دو عالم حقیقی سامان می‌گیرد. عالم حقیقی نخست، نیازهای زیستی آدمی است؛ مانند نیاز به آب و غذا و عالم حقیقی دوم یک اثر حقیقی مانند نوشیدن آب است (طباطبائی، ۱۴۲۸: ۳۴۸). به عبارتی، نیازهای آدمی او را به برساخت پاره‌ای از مفاهیم سوق می‌دهد؛ از این رو می‌توان گفت که گستره مفاهیم بسیار وسیع‌تر از گستره واقعیت است. در عالم واقع، در حادثه‌ای رگ‌های یک دست بر اثر برخورد با چاقو از هم گسسته می‌شود. می‌توان از آن با مفهوم «مرگ» حکایت کرد و می‌توان با مفهوم «خودکشی». چه مولفه‌ای است که تعیین می‌کند مرگ است یا خودکشی؟ شکل و چگونگی حادثه؟ گاهی حادثه‌ها کاملاً شبیه هم‌اند؛ بدون هیچ تفاوت محسوسی. آیا نیت و قصد در این میان مهم است؟ مثلاً آیا تفاوتی نیست میان کسی که به خاطر رهایی از مشقت‌های دنیا خود را چنین کاری می‌کند با کسی که بالفرض به خاطر رهایی جان یک گروگان مجبور است چنین کند؟

می‌توان ادعا کرد که تمییز ندادن و تفکیک نکردن میان مفاهیم حقیقی و اعتباری و سرایت دادن ویژگی هر یک به دیگری فرو افتادن در دام مغالطات را در تاریخ اندیشه بشری به دنبال داشته‌است. البته باید توجه داشت که واژه اعتباری دست‌کم چهار کاربرد متفاوت دارد: ۱. وصف مفهوم قرار می‌گیرد و در مقابل مفهوم حقیقی با تعریف که گذشت قرار می‌گیرد. ۲. در برابر اصیل به کار می‌رود. در اینجا اصالت به معنای منشأ اثر بودن است. در بحث از اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، اعتباری به این معنا لحظ می‌شود. ۳. در این معنا هم در مقابل مفهوم حقیقی در معنایی متفاوت به کار می‌رود. مراد از مفهوم حقیقی در اینجا مفهومی است که وجود منحاز و مستقل دارد، در مقابل اعتباری که ندارد. ۴ مفاهیمی که تنها در ظرف عمل تحقق می‌یابند (برای توضیح نک: آملی لاریجانی، ۱۳۹۴: ۱۲ و ۱۳).

علامه طباطبایی اعتباریات بالمعنی الاخص را به دو دسته تقسیم می‌نماید: ۱. اعتباریات پیش از اجتماع و ۲. اعتباریات بعد از اجتماع. توضیح آنکه برخی از مفاهیم اعتباری بدون فرض اجتماع امکان‌پذیر نیست؛ مانند مفاهیم اعتباری که درباره تربیت فرزندان بر ساخت می‌شود (طباطبایی، بی‌تا: ۲۰۲). علامه برخی از مفاهیم اعتباری بنیادین بعد از اجتماع که به منزله خاستگاه و پایه‌های دیگر مفاهیم اعتباری بعد از اجتماع است، برمی‌شمرد: اصل ملک، کلام و سخن، ریاست و مروت، امر و نهی و تساوی. به عنوان مثال، خاستگاه مفاهیم اعتباری تبدیل، مبادله، پول، اسکناس، چک و اوراق دیگر بهادار را باید در اصل ملک جستجو کرد (طباطبایی، بی‌تا، ۳۱۸). نکته مهم درباره این مفاهیم آن است که هرچند با اعتبارسازی و با وهم و ذهن سامان می‌گیرند، اما اثر حقیقی دارند. مثلاً اثر حقیقی مالکیت، تصرف و سلطه است و اثر حقیقی ریاست فرمان دادن است (طباطبایی، ۱۴۲۸: ۳۴۸ و ۳۴۹).

در نگاه علامه طباطبایی مفاهیم اعتباری و اجتماعی به مرور در طول زمان فریه می‌شود. هر چه جوامع پیچیده‌تر می‌شود، این گونه مفاهیم هم کثرت پیدا می‌کنند. با پیشرفت اجتماع و تکامل اندیشه، آدمی مفاهیم تازه‌ای درمی‌اندازد. از این رو، با سیر قهقرا به گذشته اگر به خاستگاه آن نرسیم، لااقل بدان نزدیک می‌شویم. البته راه دیگر جستجو و واری در اجتماع و اندیشه اجتماعی ملت‌های غیر پیشرفته و بدوی است که اندیشه‌هایشان نسبتاً ساده و بسیط است (طباطبایی، بی‌تا: ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۱۶).

با توجه به این مطالب، نگاه علامه طباطبایی، مفاهیم اعتباری، مفاهیمی است که عقل عملی برای برطرف ساختن نیاز آدمی در زندگی برمی‌سازد. بنابراین نمی‌توان آنها را در زمره مقولات عقل نظری و حاکی از واقعیت دانست. متعلق عقل عملی، عمل آدمی است، از این حیث که آیا یک عمل درست (سزاوار انجام) است یا نه، جایز است یا جایز نیست. هر معنایی از این گونه امری اعتباری است که در خارج از تعقل و ادراک واقعیتی ندارد. این وجود و تحقق ادراکی فعل عقل و قائم به آن است. بر خلاف عقل نظری که متعلق آن معانی حقیقی و غیر اعتباری است؛ خواه عمل عقل، تصور آن معانی باشد، خواه تصدیق آنها. مدرکات عقل نظری برای خود وجود و تحقق مستقل از عقل دارند. عمل عقل در هنگام ادراک

آن اخذ و حکایت است؛ اما عمل عقل عملی حکم و قضاء است (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۹۸). البته برخی از محققان توجه می‌دهند که رابطه میان اعتبار و احکام عقل عملی تساوی نیست و از این رو نمی‌توان احکام هر یک را به دیگری تسری داد؛ زیرا حسن و قبح و باید و نبایدهای عقلی و ... ضرورتاً از مقوله اعتبار نیستند (لاریجانی، ۱۳۸۴). اینکه این ادعا تا چه میزان با دیدگاه و آثار علامه طباطبایی سازگار است، مجال دیگری می‌طلبد (نک: ترکاشوند و میرسپاه، ۱۳۸۹).

تنوع و گوناگونی ژرفی میان مفاهیم اعتباری در جوامع مختلف وجود دارد. جوامع که متفاوت می‌شوند، در مفاهیم اعتباری هم دگرگونی وارد می‌شود. به عنوان مثال، مردمانی که در قطب شمال یا جنوب‌اند، مفاهیم اعتباری متفاوتی نسبت به کسانی دارند که نزدیک خط استوا زندگی می‌کنند. نیازهای منطقه استوایی با مناطق قطبی متفاوت است «اختلافات فاحشی که در افکار اجتماعی و آداب و رسوم سکنه منطقه‌های مختلف زمین مشهود است، بخش مهمی از آنها از همین جا سرچشمه می‌گیرد و همچنین محیط عمل در اختلاف افکار و ادراکات اعتباری دخیل می‌باشد. مثلاً یک نفر یک نفر باغبان با یک نفر بازرگان یا یک نفر کارگر یا یک نفر کارفرما از جهت روش فکری یکسان نیست؛ زیرا احساساتی که مثلاً سبزه و آب و درخت و گل و بهار به وجود می‌آورند، غیر از احساساتی است که مال‌التجاره و داد و ستد لازم دارد و اختلاف احساسات، اختلاف ادراکات اعتباریه را مستلزم می‌باشد» (طباطبایی، بی‌تا: ۲۱۵). بنابراین هم در طول زمان مفاهیم اعتباری متفاوت می‌شوند و هم در گستره جغرافیا این گوناگونی را مشاهده می‌کنیم. علاوه بر اینکه، نیازهای متنوع مفاهیم متنوعی را خلق می‌کنند. مبانی متفاوت، ارزش‌های مختلف، سبک زندگی متنوع خود نیازهای گوناگونی را موجب می‌شوند.

در این میان، شهید مطهری بر این باور است که هر یک از مفاهیم اعتباری را لحاظ کنیم متوجه می‌شویم بر اساس حقیقتی سامان گرفته است؛ به این معنا که یک مصداق واقعی و نفس‌الامری وجود دارد که نسبت به آن حقیقت است و اساساً حصول آن مفهوم برای ذهن از رهگذر همان مصداق حقیقی است. منتهی آدمی برای رفع نیاز خود در ظرف توهم چیز دیگری را مصداق آن قرار می‌دهد که در واقع مصداق آن نیست. بنابراین، می‌توان گفت که در حقیقت، اعتباری وصف مفهوم نیست؛ بلکه وصف فعل خاص ذهن است که چیزی را که مصداق مفهومی نیست، مصداق آن لحاظ می‌کند (مطهری در: طباطبایی، بی‌تا: ۱۶۷) اما این ادعا با پرسش‌های جدی روبه‌رو است. این هر و کلیت از کجا آمده است؟ آیا دلیل آن استقراء است؟ به عبارتی، ضرورت عقلی این پاسخ روشن نیست. می‌توان پذیرفت که قوه مدرکه توان این را ندارد که از پیش خود مفهومی بسازد و هر چه اعتباری می‌نامیم در واقع محصول تصرفات ذهن در تصویرهای حقیقی از جمله تجرید و تعمیم و تجزیه و ترکیب است، ولی در عین حال قبول نکرد که اعتباری وصف فعل خاص ذهن است که چیزی را که مصداق مفهومی نیست، مصداق آن در نظر می‌گیرد. البته شاید بتوان این ادعا را اینگونه تفسیر کرد که در صورت تحلیل مفاهیم اعتباری به مفاهیمی حقیقی می‌رسیم که آن مفهوم اعتباری در واقع، از آنها تشکیل شده است. با توجه به این مطالب، اکنون مفاهیم را در علوم برمی‌رسیم. آیا این مفاهیم حقیقی‌اند یا اعتباری، یا در این میان، باید قائل به تفصیل بود.

۳-۱. مفاهیم در علوم

درباره مفاهیم گوناگون در علوم مختلف، این پرسش مطرح می‌شود که این مفاهیم محتوایشان را از کجا به دست می‌آورند؟ بی‌تردید، مفاهیمی که در علم به کار می‌روند، مشاهده‌پذیر نیستند. مفاهیم مشاهده‌پذیر مانند، قرمزی، زبری و درد است که مصادیق آن را با حواس پنج‌گانه یا حواس درونی می‌یابیم. مفاهیم علمی، مشاهده‌ناپذیر یا به تعبیری «مفهوم نظری»^۱ هستند. همانطور که معنای یک واژه در جمله متعین می‌شود و این جملات‌اند که قابل صدق و کذب و باورپذیر و غیر قابل باورند، مفاهیم هم در نظریه‌های علمی، محتوایشان را از این نظریه‌ها به دست می‌آورند. با تغییر نظریه‌ها محتوای مفاهیم تغییر می‌کند؛ مثلاً مفاهیم اتم و ژن در نظریه‌های فیزیک و زیست‌شناسی قرن بیستم به خاطر دگرگونی نظریه‌ها، تغییرات بنیادینی کرد. بنابراین، مفاهیم علمی محتوای خود را از نظریه‌هایی که پس پشت آنهاست به دست می‌آورند. برای نمونه، معنای واژه «جرم» در نظریه مکانیک نیوتن، و تفاوت آن با واژه «وزن» با توجه به این نظریه روشن می‌شود. جرم یک مفهوم نظری است که بر خلاف مفهوم وزن، به چنگ تجربه و مشاهده نمی‌افتد و بر اساس تجربه معنا نمی‌شود (Risjord, 2014:34). مثال روشن‌تر مفهوم «جاذبه» است. ما هیچ تجربه‌ای از آن نداریم. ما تنها مشاهده می‌کنیم جسمی که از دست خارج شد، به زمین افتاد. الان این به خاطر جاذبه زمین است یا دافعه خورشید؟ تجربه هیچکدام را تعیین نمی‌کند. بر اساس نظریه نیوتن، مفهوم جاذبه بر ساخت می‌شود؛ نه اینکه من آن را از تجربه انتزاع کنم. از این رو، تصریح می‌شود که اگر یکی از فرضیه‌ها به طور جدی مورد تردید قرار گیرد، استفاده از مفهوم یا اصطلاحی که به آن وابسته و از آن برخاسته است، باید مورد بازنگری قرار گیرد (Balashov and Rosenberg, 2002:178). یکی از تفاسیر نظریه‌بار بودن مشاهده از نظریه^۲ همین معناست. مراد از مشاهده در این عبارت معنایی بسیار کلی است و هرگونه مواجهه حسی با جهان پیرامون یا هر نوع ادراک حسی را در برمی‌گیرد (Godfrey-Smith, 2002, 156). اکنون مفاهیم و اصطلاحاتی که دانشمندان در علم به کار می‌برند، حتی معانی اصطلاحاتی که عاری از نظریه به نظر می‌رسند، از چارچوب نظری دانشمندان، تأثیر می‌پذیرند (Ibid, 157). البته باید میان دو جنبه تمایز گذارد: ۱. نظریه‌بار بودن خود مشاهدات؛ یعنی مواجهه ما با عالم نظریه‌بار است. دو فرد با دو نظریه مختلف دو گونه مشاهده خواهند داشت. این همان نزاع معروف چرچلند و فودو است که از بحث این نوشتار خارج است (See: Fodor, 1984 and Churchland, 1988)؛ ۲. مفاهیم و بالتبع، واژگان نظریه‌بارند؛ این معنا محل بحث ماست.

البته روشن است که این نگاه در مقابل نام‌گرایی^۳ در پارادایم پوزیتیویسم سامان می‌گیرد: «قاعده نام‌گرایی بر این تأکید دارد که هر مفهوم انتزاعی مورد استفاده در تبیین‌های علمی نیز باید برآمده از تجربه باشد... برای مثال مفهوم «خدا» را نمی‌توانیک مفهوم علمی به حساب آورد؛ زیرا امکان مشاهده خدا وجود ندارد...» (بلیکی، ۱۳۹۱، ۷۴). از آنجا که از سویی، با

1. theoretical concept

2. theory-ladenness of observation

3. nominalism

اشکالات و مباحث امثال پاپر و کوون جایی برای دفاع از نام‌گرایی باقی نمی‌ماند و از سوی دیگر، علوم اجتماعی اسلامی اساساً در تقابل با دیدگاه پوزیتیویستی سامان می‌گیرد، لوازم قاعده نام‌گرایی را پی‌نمی‌گیرد.

اکنون این پرسش مهم مطرح می‌شود که نسبت مفاهیم نظری با واقعیت یا جهان خارج چیست؟ آیا در جهان خارج واقعیتی وجود دارد که این مفاهیم در واقع از آن حکایت می‌کنند؟ در پاسخ فیلسوفان دو دیدگاه متفاوتی را مطرح می‌کنند. واقع‌گرایان بر این باورند که ویژگی‌های واقعی جهان با مفاهیم نظری مطابقت دارد و مثلاً در علوم اجتماعی نظرسنجی‌های معتبر یا هر ابزار دیگری می‌تواند آنها را اندازه‌گیری کند. در مقابل، دیدگاه‌های ضد واقع‌گرایی و به طور خاص در اینجا ابزارگرایی، ادعای وجود مفاهیم نظری در خارج را ادعایی متافیزیکی می‌دانند که نه اثبات شده‌اند و نه ضرورتی برای اثبات آن وجود دارد. آنچه در این میان اهمیت دارد، وجود مفاهیمی است که مشاهدات گذشته را سامان دهد و توانایی پیش‌بینی دقیق آینده را به ما بدهد (Risjord, 2014: 40_41 and See: Kuipers, 2007: 27_28). بنابراین دیدگاه ابزارگرایی، مهم نیست که در واقعیت جاذبه باشد یا دافعه یا هیچ‌کدام. مهم آن است که بتوان با مفهوم جاذبه پیش‌بینی آینده و تبیین گذشته کرد. بنابراین، نمی‌توان گفت الکترون‌ها در جهان وجود دارند، بلکه باید گفت، وجود الکترون‌ها به مفهوم‌سازی ما درباره جهان وابسته است (Godfrey-Smith, 2002, 173). بر این اساس زبان علم و مفاهیم آن، زبان حکایت از عالم واقع نیست؛ بلکه ارائه ابزاری است که توان پیش‌بینی و تبیین می‌دهد. در واقع، اختلاف اساسی به هدف از علم مربوط می‌شود. واقع‌گرایان بر خلاف ضد واقع‌گرایی، هدف از علم را کشف حقایق و از جمله مکانیسم‌ها و وجوداتی می‌دانند که به طور مستقیم مشاهده‌پذیر نیست.

در صورت پذیرش دیدگاه تامس کوون درباره پارادایمیک بودن علم، به نظر می‌رسد برای دقیق‌تر شدن بحث، به جای نظریه‌بار بودن مفاهیم باید از پارادایم‌بار بودن آنها سخن گفت. مفاهیم و واژگانی که در علم مصرف می‌شوند، معانی خود را از پارادایمی می‌گیرند که بدان وابسته‌اند؛ مثلاً واژه و مفهوم جرم در فیزیک نیوتنی، معنایی متفاوت از این واژه در فیزیک انیشتینی دارد.

با توجه به این مطالب، می‌توان نتیجه گرفت: اگر درباره مفاهیم علمی، سخن از واقع‌گرایی به میان بیاید، پای حقیقی-بودن مفاهیم به بحث باز می‌شود؛ در غیر این صورت با پذیرش ضدواقع‌گرایی یا ابزارگرایی، اعتباری بودن این مفاهیم روشن به نظر می‌رسد.

۲-۳. مفاهیم در علوم اجتماعی

در اینجا یک پرسش اساسی مطرح می‌شود: آیا مفاهیم و نظریه‌ها در علوم اجتماعی، مانند مفاهیم و نظریه‌ها در علوم طبیعی است؟ آیا می‌توان گفت: در مقابل مفاهیم روزمره‌ای که درباره واقعیات اجتماعی به کار می‌روند، مفاهیم علمی در

علوم اجتماعی، محتوای خود را از نظریه‌های مطرح در این علوم می‌گیرند. با تغییر نظریه‌ها، محتوای مفاهیم هم تغییر می‌کند. در ادامه این پرسش را پاسخ می‌دهم.

جان سرل در کتاب خواندنی ساخت واقعیت اجتماعی برای توضیح مفاهیم مطرح در علوم اجتماعی، دوگانه امور واقع نهادی^۱ و امور واقع غیر نهادی^۲ یا ابتدایی را به میان می‌کشد. امور واقع نهادی به توافق انسان‌ها وابسته است. ساختار این امور، ساختار روابطی سلسله‌مراتبی بدین صورت است: «X در موقعیت C، Y به شمار می‌آید». وجه تسمیه آنها به نهادی آن است که وجودشان وابسته به نهادهای بشری است. برای اینکه تکه کاغذی، اسکناس ۵۰۰ ریالی دانسته شود، باید نهاد انسانی پول باشد. در مقابل، وجود امور غیر نهادی یا ابتدایی به وجود هیچ نهادی وابسته نیست (سرل، ۱۳۹۶: ۱۸ و ۸۲) او برای تبیین دقیق امور واقع نهادی تمایز میان خصوصیات ذاتی طبیعت و خصوصیات وابسته به التفات یا قصد سوژه را مطرح می‌کند. مثلاً درباره این شیء خاص که در دستم است، وقتی می‌گویم آهن است، از ویژگی ذاتی آن سخن می‌گویم که ارتباطی با سوژه ندارد. اما زمانی که آن را با مفهوم پیچ‌گوشتی توصیف می‌کنم، از خصوصیتی حرف می‌زنم که وجودش به سوژه وابسته است. این شیء پیچ‌گوشتی است، چون سوژه‌هایی آن را پیچ‌گوشتی به شمار می‌آورند (همان: ۲۷). بنابراین می‌توان از دوگونه ویژگی درباره اشیاء پیرامون سخن گفت: ۱. ویژگی‌هایی به سوژه وابسته نیست؛ سوژه‌ای باشد یا نباشد آن ویژگی‌ها وجود دارد. ۲. ویژگی‌های وابسته به سوژه که با لحاظ و التفات سوژه لحاظ می‌شود. یعنی نحوه وجود آنها وابسته به سوژه است. با وجود آنها چیزی به جهان یا بر اساس نگاه سرل، جهان مادی افزوده نمی‌شود؛ مثلاً زمانی که به یک تکه فلز با جرم معین و ترکیب شیمیایی مشخص می‌گوییم پیچ‌گوشتی، چیزی به جهان افزوده نشده است.

سرل برای تبیین دقیق واقعیت اجتماعی دست‌کم از سه مفهوم کمک می‌گیرد: ۱. تخصیص کارکرد: ^۳ آدمی این توانایی را دارد کارکردهایی را به اعیان و دیگر پدیده‌ها نسبت دهد؛ این کارکردها همیشه وابسته به سوژه است. ۲. التفات جمعی؛^۴ انسان‌ها این توانایی را دارند که کنش‌هایشان را از این حیث که بخشی از کنش کل است، انجام دهند. مثلاً حرکت من در بازی فوتبال به مثابه بخشی از کوشش جمعی ما برای آفساید گیری از تیم مقابل. ۳. قواعد تقویمی^۵، در مقابل قواعد تنظیمی: ^۱ قواعد تنظیمی کنش‌های از پیش موجود را تنظیم می‌کند؛ مانند این قاعده که «سبقت از راست ممنوع» که تنظیم کنش رانندگی را به عهده دارد. اما برخی قواعد انجام برخی کنش‌ها را ممکن می‌سازد؛ مانند قواعد شطرنج. اکنون سرل بر این باور است که امور واقع نهادی تنها درون نظامی از قواعد تقویمی به وجود می‌آید. (همان: ۳۲-۵۱)

^۱. Institutional Facts

^۲. Brute Facts

^۳. Function Assignment

^۴. Collective Intentionality

^۵. Constitutive

^۶. Regulative

دانستیم که امور واقع نهادی از حیث هستی‌شناختی، سوژکتیو است. اکنون می‌توان پرسید که این هستی سوژکتیو با چه مولفه بنیادینی برساخت می‌شود؟ پاسخ التفات جمعی است. «... تحولی اساسی که در این میان هنگام خلق واقعیت اجتماعی رخ می‌دهد تخصیص کارکرد بنا به قصد یا التفات جمعی به هویتی است که نمی‌تواند بدون این تخصیص، آن کارکرد را محقق سازند ... عنصر کلیدی در گذار از تخصیص جمعی کارکرد به ایجاد امور واقع نهادی، تخصیص شان یا جایگاهی است که به صورت جمعی به رسمیت شناخته می‌شود و کارکرد با آن در ارتباط است» (همان: ۶۴ و ۶۵). سرل مدعی است که اساساً زبان برسازنده واقعیت نهادی است. وی این ادعا را در دو خوانش ضعیف و قوی ارائه می‌دهد: ۱. ضعیف؛ شرط لازم برای داشتن امور واقع نهادی، داشتن دست‌کم صورت ابتدایی از زبان است. به عبارتی، نهاد زبان منطقاً بر دیگر نهادها تقدم دارد. ۲. قوی؛ هر نهادی وابسته به مولفه‌های زبانی واقعیت‌های موجودی است که در چارچوب همان نهاد است. (برای توضیح: همان: ۸۷ تا ۹۲)

بنابراین، امور واقع نهادی در نگاه سرل از حیث هستی‌شناختی، سوژکتیو است. از این رو، می‌توان گفت مفاهیم حاکی از این امور هم برساختی است. ویژگی مفاهیم حاکی از امور واقع نهادی این است که به گونه‌ای خودارجاعی^۱ دارند؛ مثلاً مفهوم پول خودارجاع‌دهنده است؛ زیرا برای اینکه الف ذیل این مفهوم قرار گیرد، باید تلقی این باشد که الف در این تعریف می‌گنجد. اگر کسی بر این عقیده نباشد که الف پول نیست، پس الف پول نیست (همان: ۵۴). ویتگنشتاین دوم نه تنها واقعیت اجتماعی، بلکه اساساً واقعیت را امر زبانی می‌داند (برای توضیح نک: حسین‌زاده یزدی، ۱۳۹۳). با توجه به مطالب سرل می‌توان از برساختی بودن و نیز اعتباری بودن مفاهیم در علوم اجتماعی سخن گفت. اما این همه ماجرا نیست.

ریسجورد^۲ تقسیم‌بندی جالبی را از دیدگاه‌های مختلف درباره مفاهیم در علوم اجتماعی ارائه می‌کند. او می‌نویسد: دو چارچوب گسترده برای فهم نظریه‌ها و مفاهیم علوم اجتماعی وجود دارد که هر دو ریشه در علوم اجتماعی قرن نوزدهم دارد: طبیعت‌گرایی و تفسیرگرایی (Risjord, 2014:34_35). پاسخ طبیعت‌گرایی معرفت‌شناختی^۳ که گونه‌ای از تجربه‌گرایی است، به این پرسش که آیا مفاهیم و نظریه‌ها در علوم اجتماعی، مانند مفاهیم و نظریه‌ها در علوم طبیعی است، آری است. طبیعت‌گرایان بر این باورند که معرفت علمی یک گونه است و میان علوم طبیعی و اجتماعی فرقی نیست. هر دو قوانینی را به منظور سامان دادن مشاهدات، و فراهم آوردن بنیانی برای تبیین، فرض می‌گیرند. در واقع بسیاری از برنامه‌های پژوهشی^۴ در علوم اجتماعی با اتخاذ برداشتی تجربی از مفاهیم و نظریه‌ها از علوم طبیعی پیروی می‌کند؛

^۱ .Self-Referentiality

^۲ . دیدگاه ریسجورد و روت را در بحث از تأثیر ارزش‌ها بر علوم اجتماعی و عینیت این علوم در نوشتاری دیگر گذرا مطرح کردیم (نک: حسین‌زاده یزدی و فلاح نژاد، ۱۳۹۸). اکنون آن را با تفصیل بیشتری بیان می‌کنم.

^۳ . epistemological naturalism

^۴ . research programs

بنابراین برداشت، می‌توان مفاهیم علوم را به طور تجربی مشخص یا اندازه‌گیری و گزاره‌ها را آزمایش کرد (Risjord, 2014: 35 and 53). این دیدگاه جهان اجتماعی را به مثابه جهان طبیعی می‌نگرد و به دنبال آن است که جهان اجتماعی را در مفاهیمی، مانند مفاهیم علوم طبیعی مقوله‌بندی کند. ویژگی مفاهیم علوم طبیعی قابلیت آنها برای اندازه‌گیری و مشخص ساختن‌شان به صورت تجربی است. به تعبیر جالب مایکل روت، طبیعت‌گرایان، مانند جان استوارت میل، بر خلاف غیر طبیعت‌گرایان، مانند وبر، بر این باورند که انواع در علوم اجتماعی بیشتر کشف می‌شوند و نه برساخت؛ در واقع آنها انواع طبیعی هستند که مستقل از جامعه‌شناسان وجود دارند (روت، ۱۳۸۹: ۲۷۷ و ۲۹۶). به عبارتی همانگونه که انواعی مانند اتم، مولکول و کوآرک وجود دارند، انواعی هم مانند همجنس‌گرا، طبقه متوسط و نوجوان وجود دارند و کشف می‌شوند.

در مقابل طبیعت‌گرایان معرفت‌شناختی، تفسیرگرایان^۱ معتقدند که جستجوی قوانین و تبیین علی در علوم اجتماعی ویژگی منحصر به فرد جهان اجتماعی را به چنگ نمی‌آورد. مفاهیم علوم اجتماعی باید جهان اجتماعی را آنگونه که برای کنشگران درون آن معنا می‌دهد، به تصویر کشد. از این رو، تفسیرگرایان تاکید می‌کنند که مفاهیم علوم اجتماعی باید با مفاهیمی که سوژه‌های مورد مطالعه با آن جهان را می‌فهمند، تا جای ممکن نزدیک باشد. در این نگاه «نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی، مانند ترجمه و تفسیر یک متن است» (Risjord, 2014: 35). به عبارتی، می‌توان هم‌آهنگ با دورکیم که می‌گفت «واقعیت اجتماعی را به مثابه شی در نظر بگیر»، باید گفت «واقعیت اجتماعی را به مثابه متن در نظر بگیر».

تفسیرگرایان به این گزاره‌ها باور دارند: ۱. هیچ داده خنثی، بی‌طرف و تفسیرنشده‌ای وجود ندارد که مبنای نظریه‌ها در علوم اجتماعی قرار گیرد. به عبارتی، سوژه‌ها از قبل، پدیده‌های اجتماعی^۲ را تفسیر می‌کنند و نظریه‌ها بر اساس این تفسیرها سامان می‌گیرند. ۲. جهان‌های اجتماعی با نرم‌ها، قواعد و ارزش‌ها شکل می‌گیرد. از این رو، هدف پژوهش اجتماعی سامان دادن این معانی و نرم‌ها به گونه‌ای است که درهم‌تنیدگی^۳ شان را نشان دهد (Risjord, 2014: 53). به عبارتی، مفاهیم علوم طبیعی که هدف از سامان‌شان پیمانه‌کردن و اندازه‌گیری کردن جهان است، توان به تصویر کشیدن جهان اجتماعی را و درهم‌تنیدگی نسبت‌هایی که در آن شکل می‌گیرد، ندارد.

باید توجه داشت که آدمی می‌تواند مفاهیم گوناگونی را به خودش اطلاق کند. ریسجورد این مهم را مبنایی قرار می‌دهد بر این ادعا که موجوداتی مفروض در علوم اجتماعی با موجوداتی که در علوم طبیعی فرض می‌شود، متفاوت است. توضیح آنکه علوم طبیعی، انواع طبیعی یا ویژگی‌های بنیادین جهان طبیعی را کشف می‌کند؛ مانند کوآرک یا دی‌ان‌ای. مشابه این انواع طبیعی در جهان اجتماعی نهادهایی مانند مدرسه یا وضعیت‌هایی مانند ازدواج است. با توجه به این مطلب می‌توان

¹ Interpretivists

² Social phenomena

³ interconnectedness

گفت اگر زوجی که باهم زندگی می‌کنند، خودشان را متاهل در نظر نگیرند و اگر آنها را همسایه‌ها، کلیساها و دادگاه‌ها متاهل تلقی نکنند، آنان متاهل نیستند؛ در حالی که اساساً مطرح نیست که کوارک یا دی‌ان‌ای در مورد خودش چه فکر می‌کند. به عبارتی، لحاظ کردن یا تلقی کردن، در اطلاق مفاهیم در جهان اجتماعی نقش اساسی دارد. بنابراین، یک تفاوت بنیادین میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی آن است که رابطه میان مفاهیم علوم اجتماعی و مفهوم‌سازی‌های سوژه‌ها یک رابطه دوطرفه است که هر یک از دیگری تاثیر می‌پذیرد. به عبارتی، از سویی دانشمندان علوم اجتماعی به دنبال آن هستند که برای سوژه‌ها مفاهیمی را بر سازند و از سوی دیگر سوژه‌ها مفاهیم برساخته‌شده را درباره خود به کار می‌گیرند (Ibid).

برخی فیلسوفان از این دسته‌بندی و مقوله‌بندی متفاوت در قالب نگرستن متفاوت به جهان تعبیر می‌کنند. به عنوان مثال، برنارد ویلیامز بر این باور است که در فلسفه ویتگنشتاین دوم جهان را می‌توان به گونه دیگری نگرست. با توجه به مطالبی که ویلیامز مطرح می‌کند منظور از نگرستن متفاوت به جهان، توصیف، طبقه‌بندی و ... متفاوت جهان است. (Williams, 1981 : 155) «ما می‌توانیم جایگزین‌ها را در نظر گیریم... مردم با علایق و دغدغه‌های متفاوت جهان را متفاوت از ما می‌بینند، توصیف و طبقه‌بندی می‌کنند.» (Ibid) مثلاً یک گیاه‌شناس گوجه را به عنوان میوه در نظر می‌گیرد، در حالی که ما آن را از زمره سبزیجات می‌دانیم و یا یک نقاش، رنگ‌ها را به انواع متفاوت‌تری از آنچه ما تقسیم می‌کنیم، تقسیم می‌کند؛ چنانکه اسکیموها برای برف انواع گوناگونی را برمی‌شمرند (Ibid؛ نک: حسین‌زاده یزدی، ۱۳۹۴)

و بر نیز با طرح «نمونه‌های آرمانی» در علوم اجتماعی، در واقع بر برساختی بودن مفاهیم در این علوم اذعان می‌کند. «فوکو با وبر موافق است که انواع در علوم اجتماعی، نمونه‌های آرمانی هستند و بنابراین، نه کشف، بلکه ابداع می‌شوند. اما اعتقاد دارد که انواع، مشحون از ارزش‌های سیاسی هستند. از دیدگاه او، هنگامی که عالمان اجتماعی، نمونه‌های آرمانی خود را به کار می‌گیرند، علاوه بر اینکه توصیف می‌کنند که جامعه چگونه است، تجویز می‌کنند که جامعه چگونه باید باشد.» (رووت، ۱۳۸۹: ۲۹۷) به عبارتی، علوم اجتماعی با برساخت مفاهیم گوناگون هنجارهای رفتاری متفاوتی را درمی‌اندازد که خود نظم‌های گوناگونی را موجب می‌شود. در این میان نیت و قصد اصحاب علوم اجتماعی در برساخت مفاهیم این علوم اهمیتی بنیادین ندارد؛ آنچه مهم است این است که این انواع برساخت‌شده لوازمی دارند که آن را در جامعه محقق می‌سازند. به عنوان مثال برخی بر این باورند که «ابداعات علوم اجتماعی نه تنها ظهور و گسترش دولت دیوان سالار را مرجح می‌کند، بلکه آرمان‌های چنین دولتی را ... بر آرمان‌های دیگر ترجیح می‌دهد» (همان: ۲۹۸). مصادیق این طبقه‌بندی‌ها می‌کشند که رفتارهایشان مطابق آن هنجارها باشد یا از آنها چنین مطابقتی انتظار می‌رود؛ برای نمونه برای کسی که به عنوان یک «استاد» طبقه‌بندی می‌شود، هنجارهایی وجود دارد متفاوت از فردی که به عنوان «دانشجو» شناخته می‌شود. از این روست که رووت به پیروی از فوکو معتقد است جهان اجتماعی با روش‌های طبقه‌بندی

ما از آن تغییر می‌کند؛ زیرا جهان اجتماعی از عامل‌ها تشکیل می‌شود. عامل‌ها هم می‌کوشند رفتارشان را با طبقه‌بندی که در آن قرار گرفته‌اند تطبیق دهند؛ بنابراین علوم اجتماعی با برساخت مفاهیم، موارد مورد مطالعه را علاوه بر دسته‌بندی به‌هنگار و تنظیم نیز می‌کنند و به رفتار آنان با دیگران جهت می‌دهند و انتخاب‌های عقلانی‌شان را محدود می‌سازند. رپوت با استفاده از مباحث فوکو مثال‌های قابل تاملی را مطرح می‌کند (همان، ۲۹۵ و ۳۱۱)، مانند مفهوم «همجنسگرا». عمل قوم لوط از گذشته‌های دور وجود داشته‌است. اما تا قرن نوزدهم، انسان‌ها بر اساس این مفهوم دسته‌بندی نمی‌شدند تا این مفهوم برای آنها هویت‌ساز شود و به گونه‌ای به رسمیت شناخته شوند و گونه‌ای خاص رفتار از آنها و با آنها انتظار رود. شاید بتوان ادعا کرد که مفاهیمی که در علوم اجتماعی درباره‌ی عامل‌ها برساخت می‌شود، در واقع مجموعه‌ای از هنجارهای رفتاری است که در آن مفهوم خلاصه می‌شود. از این رو، هیر از مفاهیم یا اصطلاحات اخلاقی غلیظ^۱ سخن می‌گوید؛ مانند بزه‌کار، قربانی، باند، تروریست، دموکرات. ویژگی این مفاهیم در واقع آن است که هم آنچه هست و هم آنچه باید باشد را بیان می‌کنند؛ به عبارتی، یک عنصر توصیفی و یک مولفه تجویزی در این مفاهیم ترکیب می‌شوند. در مقابل مفاهیم اخلاقی رقیق، مثل باید و خوب که تنها آنچه باید باشد را عنوان می‌کنند (همان: ۳۷۷). در این میان، توجه به این مهم ضروری است که برساختی‌بودن مفاهیم در علوم اجتماعی به معنای اختیاری یا دلخواهی بودن آنها نیست؛ مفاهیم و اساساً طبقه‌بندی‌های اجتماعی تاریخچه‌ای دارد (Root, 1998: S631) و هرگونه ابداع متفاوت باید نسبتش با معانی معهود روشن باشد، تا از مغایه جلوگیری شود.

رپوت بر این باور است که اکثر انواع مطرح در علوم اجتماعی به قراردادهای اجتماعی یا تنظیمات قانونی وابسته است. «اگر قوانین یا قراردادهایی که اعطاکننده وضع تاهل و مجرد به مردم هستند، ابداع یا به کار گرفته نشود، هیچ کس مجرد، متأهل، بیوه یا مطلقه نخواهد بود» (رپوت، ۱۳۸۹: ۲۸۱) یا مثلاً قبل از تصویب قوانین مربوط به دزدی، هیچ سرقتی برای شمارش وجود نداشت، اما زمانی که این قوانین سامان گرفت، تعداد دزدی‌ها ثبت شد (Root, 1998: S630). رپوت ادعا می‌کند که هیچ نوع زبان علمی وجود ندارد که اصطلاحات یا مفاهیم آن از هرگونه محتوای ارزش‌گذارانه تهی باشد (رپوت، ۱۳۸۹: ۳۷۳). گاهی این ارزش‌باری روشن است. مثلاً مفهوم «آموزش» و «شستشوی مغزی»، تقریباً محتوای توصیفی یکسانی به معنای انتقال عامدانه مطلبی را دارند. اما مفهوم نخست دارای بار مثبت و دومی بار منفی دارد. البته همیشه ارزش‌باری مفاهیم به این روشنی نیست. برخی نیز به دنبال وضع یک زبان جدیدند که از هرگونه ارزشی تهی باشد. اما فارغ از ارزش بودن مفاهیم در زمان وضع، منافاتی با ارزش‌باری آنان در هنگام کاربرد ندارد (همان: ۳۷۸ تا ۳۷۹) توجه به آموزه‌های ویتگنشتاین دوم که معنا را به گونه‌ای با کاربرد گره می‌زند، این ادعا را روشن‌تر می‌سازد.

در این میان باید توجه داشت که می‌توان از اشتراک لفظی برخی مفاهیم در کاربرد عرفی و استفاده‌ای که در علوم اجتماعی دارد پی‌برد و از این رو از کشفی بودن یک معنا و برساختی بودن معنای دیگر سخن گفت. به عنوان مثال، می‌توان مفهوم

^۱ . Thick Ethical Terms

«زن» را در بسیاری از کاربردهای عرفی مفهوم یا نوعی کشفی دانست که به مجموعه‌ای از ویژگی‌های فیزیولوژیکی و روحی در مقابل مفهوم «مرد» با ویژگی‌هایی متفاوت از این حیث اشاره دارد. اما همین مفهوم در علوم اجتماعی با ویژگی‌هایی عجیب شده که بیشتر متأثر از تعلقات انسانی و ایدئولوژیکی است و از این رو می‌توان از بساخت آن سخن گفت.

۳-۳. مفاهیم در علوم اجتماعی اسلامی

تا اینجا دانستیم که عالم خود را از دریچه مفاهیم فهم‌پذیر می‌کند. هر تفسیری از عالم در قالب مفاهیم، سامان می‌یابد. مفاهیم، عالم را مقوله‌بندی می‌کنند. علوم مختلف عالم خویش را از روزنه مفاهیم به تصویر می‌کشند. این مفاهیم بر اساس نظریه‌ها و به تعبیر بهتر، پارادایم‌ها و به عبارت دقیق، مبانی علم و جهان‌بینی و نظریات آن سامان می‌گیرند. اکنون با توجه به این مطالب، درباره مفاهیم در علوم اجتماعی اسلامی این نتایج را می‌توان بر شمرد:

۱. با توجه به مطالبی که گذشت، اگر دیدگاه طبیعت‌گرایان معرفت‌شناختی را درباره سامان مفاهیم در علوم اجتماعی بپذیریم، با رد دیدگاه پوزیتویسمی درباره مفاهیم، نظریه‌بار بودن مفاهیم یا به تعبیر دقیق‌تر پارادایم‌بار بودن آن در جایی که مبانی و جهان‌بینی و نظریات متفاوت می‌شود، مشخص است. بحث ما متوقف به پذیرش دیدگاه امثال پاپر یا کوون نیست. همین که بپذیریم مفاهیم در علوم اجتماعی محتوایشان را از امر دیگری وام می‌گیرند، خواه نظریه باشد یا پارادایم یا مبانی و جهان‌بینی، برای جستجو از تفاوت‌ها کافی است. البته اگر از یک سو، نظریه‌بار بودن مفاهیم علوم اجتماعی را تنها در حیطه نظریه‌ها بپذیریم، اما قبول نکنیم که مبانی و جهان‌بینی‌ها هم تأثیر دارند و از سوی دیگر مدعی شویم که نظریات در علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی تقریباً شبیه هم‌اند و تفاوت مهمی در این میان نیست، نمی‌توان از تفاوت مفاهیم در علوم اجتماعی غربی و اسلامی سخن گفت.

با پذیرش تفسیرگرایی بحث روشن‌تر به نظر می‌رسد. دیدگاه تفسیرگرایی، کشف انواع در علوم اجتماعی را بر نمی‌تابد؛ بلکه بیشتر انواع در علوم اجتماعی را ابداع یا بساخت می‌داند. نتیجه این می‌شود که «اگر نحوه عمل جمع‌آوری، ثبت، مقایسه، سازماندهی و تحلیل داده‌های انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی، اقتصادی، تاریخی، روانشناختی یا سیاسی، به گونه‌ای دیگر بود یا وجود نداشت، انواع مردم، نقش‌ها، آرزوها، سبک‌های زندگی، تمایلات جنسی، ایدئولوژی‌ها، جنسیت‌ها، نژادها، علائق، شوون و روابط توصیف شده در علوم اجتماعی، آن‌گونه که توصیف شده‌اند، نبودند.» (رووت، ۱۳۸۹: ۲۷۸) وقتی جهان از اساس گونه دیگری نگریسته شود، واضح است که مفاهیم آن و دسته‌بندی‌های آن متفاوت می‌شود.

۲. با پذیرش تفاوت در نظریه‌ها یا پذیرش تفسیرگرایی، شاید اولین پرسشی که در این باره برای یک جامعه‌پژوه اسلامی مطرح می‌شود، این است که اسلام با چه مفاهیمی به سراغ جامعه می‌رود؟ با چه مفاهیمی با جهان اجتماعی مواجه می‌شود؟ آن را چگونه مقوله‌بندی می‌کند؟ چه نسبت‌هایی در اجتماع برای دین اسلام پررنگ است؟ به عبارتی، چون جامعه‌پژوه اسلامی با مبانی و جهان‌بینی متفاوتی با جامعه مواجه می‌شود، صورت‌بندی و مقوله‌بندی متفاوتی که آبخور آن تعالیم

اسلامی است، سامان می‌گیرد. از این رو، مفاهیمی که در قرآن مجید و روایات معتبر وجود دارد، اهمیت می‌یابد. مواجهه قرآن و روایات با جهان اجتماعی چگونه است؟ چه نسبت‌هایی برای آن اهمیت می‌یابد؟ آن را چگونه و در چه مقولاتی دسته‌بندی می‌کند؟ جامعه‌پژوه اسلامی، جامعه را در درجه نخست از دریچه آن مفاهیم برمی‌رسد. این مفاهیم ممکن است به خاطر وجود الفاظ مشترک در علوم اجتماعی اسلامی و غربی به معنایی غیر دقیق تفسیر شوند. اما باید به تفاوت‌ها دقت داشت و حدود و ثغور این مفاهیم را برجسته کرد و تمایزها را نشان داد. مثلاً مفهوم خانواده یا زوجیت در معنای اسلامی از نسبتی متفاوت حکایت می‌کند که منحاز از یک قرارداد صرف است. بنابراین، درباره مفاهیم علوم اجتماعی اسلامی، به لسان قوم، می‌توان گفت نظریه‌بار و ارزش‌بارند، با این تفاوت که از نظریات، ارزش‌ها، مبانی و اصول و جهان-بینی اسلامی متأثرند. در نتیجه، جامعه‌پژوهی اسلامی، گنجینه‌ای از مفاهیم ناب دارد که برایش این امکان را فراهم می‌آورد که هر گونه جهان اجتماعی را در قالب آن به تصویر کشد.

البته نسبت‌های جدید، مفاهیم جدیدی را می‌طلبد تا تمایزش و جدیدبودنش روشن شود. این منافاتی با مطالبی که عنوان شد ندارد. تمایز بنیادین این است که آبخور این مفاهیم جدید، مبانی و جهان‌بینی اسلامی است؛ نه مفاهیمی که بر بنیادین دیگری بر ساخت و در علم اسلامی مصرف شود.

۳. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که علوم اجتماعی اسلامی، با انبوه مفاهیم بر ساختی در علوم اجتماعی چه می‌کند؟ تنوع و کثرت این مفاهیم بسیار است؛ «چه بسا یکی از علل حجم زیاد مفاهیم در این است که هر نظریه‌پردازی خود را مکلف به تولید مفاهیم و مفهوم‌پردازی می‌داند. گویی یکی از دستاوردهای پراهمیت برای هر اندیشمند و صاحب نظر جامعه‌شناسی، در کنار نظریه‌پردازی، ابداع مفاهیم متناسب با نظریه و مدل پیشنهادی خود است. از همین روی بر تعداد مفاهیم در این علم روز به روز افزوده می‌شود و احاطه یافتن بر آنها، دست کمی از احاطه یافتن به يك زبان بیگانه ندارد.» (نبوی، ۶: ۱۳۹۴). اکنون، آیا آن‌ها را می‌پذیرد یا یکسره دور می‌اندازد؟ در پاسخ نمی‌توان برای همه مفاهیم علوم اجتماعی حکمی یکسان صادر کرد. برخی از مفاهیم بر ساخته شده در علوم اجتماعی، جواز کاربرد را از منظر اسلامی به دست نمی‌آورند. به عبارتی، اندیشه اسلامی اساساً چنین مفاهیمی را به رسمیت نمی‌شناسد؛ مانند ازدواج سفید، همجنسبازی. بلکه در مقابل آن مفاهیم دیگری را با بار معنایی متفاوت، مطرح کرده‌است؛ مثلاً در مقابل ازدواج سفید، زناى دائم و در برابر همجنسبازی مردان، لواط را عنوان می‌کند. بار معنایی که در هنگام به کارگیری این واژگان به ذهن متبادر می‌شود، گویای حضور و عدم حضور اندیشه اسلامی در ساخت مفاهیم است. بسیاری از افراد از شنیدن واژه زنا شمشز می‌شوند؛ اشمزازی که در هنگام شنیدن واژه ازدواج سفید وجود ندارند. هر چه فرد از محیط و فرهنگ اسلامی دور شود، این تفاوت و این بار معنایی برایش کمرنگ می‌شود. از این رو، می‌توان به ملاک کاربرد مفاهیم در دیدگاه اسلامی رهنمون شد. تهافت با مبانی اسلامی مانعی بر سر کاربرد این مفاهیم است، از این جهت که واقع را آنگونه که هست به تصویر نمی‌کشد. به عبارتی، با توجه به واقع‌گرایی دیدگاه اسلامی، اینگونه مفاهیم بر ساختی، توان ترسیم واقعیت را ندارند.

۴. دانستیم که برخی از فیلسوفان بر این باورند که انواع و مفاهیم، مشحون از ارزش‌های سیاسی‌اند. به عبارتی، دانشمندان علوم اجتماعی، با بکارگیری مفاهیم، علاوه بر توصیف جامعه، تجویز می‌کنند که جامعه چگونه باید باشد. در واقع، افرادی که این مفاهیم بر آن‌ها صدق می‌کند به دنبال آنند که رفتارهایشان مطابق آن هنجارها باشد یا از آنها چنین مطابقتی انتظار می‌رود؛ از این‌رو می‌توان ادعا کرد جهان اجتماعی با مقوله‌بندی متفاوت از آن تغییر می‌کند. با توجه به مبانی متفاوت اسلامی، می‌توان گفت علوم اجتماعی اسلامی با طرح مفاهیم اسلامی در توصیف جامعه، جامعه را علاوه بر مقوله‌بندی، به‌هنگار می‌کند و تجویز می‌کند که جامعه چگونه باید باشد و افراد باید چگونه رفتار کنند و در نتیجه جهان اجتماعی متفاوتی را رقم می‌زند.

۵. دربارهٔ انبوهی از مفاهیم ادعا می‌شود که جدیدند و برخاسته از علم مدرن. چنانکه ساموئل فلاوی شاکر دربارهٔ مفهوم عدالت اجتماعی چنین ادعایی دارد (نک: فلاوی شاکر، ۶: ۱۳۹۷). وی بر این باور است که این مفهوم در معنای کلاسیک خود تنها به فرد و کنش‌های آن تعلق می‌گرفت؛ مثلاً در فقه، بحث بر سر عدالت امام جماعت، امام جمعه و حاکم شرع است. در این موارد، متعلق عدالت، افراد هستند. اما در معنای مدرن، عدالت اجتماعی به ساختار تعلق می‌گیرد؛ یعنی بحث بر سر این است که مثلاً آیا نظام سلامت یا نظام آموزش عادلانه است یا خیر. می‌توان فرض کرد، تمامی افراد شاغل در نظام سلامت یا آموزش و پرورش در معنای کلاسیک، عادل باشند، اما نظام سلامت و آموزش ظالمانه باشد. دربارهٔ اینگونه مفاهیم نخست باید نگاه اسلام را دربارهٔ آن به‌دست آورد؛ اینجاست که پای اجتهاد به بحث باز می‌شود. به عبارتی، کشف و نه برساخت مفاهیم جدید برای توصیف و مقوله‌بندی پدیدارهای جدید را باید از مجتهدان سراغ گرفت. در قدم بعد، بر اساس آن، دیدگاه مفهوم اسلامی عدالت اجتماعی را توضیح داد و حدود و ثغورش را بیان کرد.

۶. با توجه به این مطالب، می‌توان گفت یکی از انحرافات و تحریفات بنیادین در جهان اسلام، تغییر و تحریف در مفاهیم اسلامی است. به عبارتی، مفاهیمی که خاستگاه اسلامی دارد و بر اساس مبانی و جهان‌بینی و ارزش‌های اسلامی سامان می‌گیرد، به‌مرور، از معنای خود تهی گشت و معانی دیگری در آن اشراق گردید. واژگانی که در واقع مشترک لفظی بودند، هم‌معنا و مترادف لحاظ می‌شدند. برای نمونه، برخی از اندیشمندان مسلمان مفهوم «تواصی به حق» در قرآن را همان «آزادی انتقاد» معنا می‌کنند یا شورای اسلامی را در سنت مسلمانان را همان مجلس یا پارلمان در اصطلاح غربی معرفی می‌کنند (امین، بی‌تا: ۳۵) یا مثلاً طهطاوی بر این باور بود که اصول انقلاب فرانسه با قرآن و سنت انطباق دارد. از این‌رو، وی مفاهیم آزادی، برابری و عدالت را در فرانسه بعد از انقلاب و در سنت‌های عربی به یک معنا و ماهیت تفسیر می‌کرد (صاحبی، ۱۳۹۶: ۴۱۰). شهید مطهری در بیان محسنات سید جمال الدین اسدآبادی مبارزه با چنین تحریقاتی را عنوان می‌کند و می‌نویسد: «با متجددانی که جهان را و احیاناً قرآن و مفاهیم اسلامی را می‌خواستند از دیدگاه غربی تفسیر کنند مبارزه می‌کرد. توجیه و تأویل مفاهیم ماوراءالطبیعی قرآن و تطبیق آنها را به امور حسی و مادی جائز نمی‌شمرد» (مطهری، بی‌تا: ۲۳). در این میان، آثار فتح‌الله گولن، اندیشمند مسلمان ترکیه سرشار از این تحریف‌هاست. به نظر می‌رسد که او

گوی سبقت را از دیگر رقیبان با فاصله ربوده است؛ تعریف متفاوتی که از جهاد ارائه می دهد و تطبیق مفهوم شورای اسلامی با دموکراسی غربی، نمونه ای از این تحریف هاست (برای توضیح نک: حسین زاده یزدی و مقدسی، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲).

۷. در این میان، تمایز دو جهت یا حیث ضروری است؛ گاهی سخن بر سر معنای یک مفهوم و حدود و ثغور آن و نسبتش با مفهوم دیگر است و زمانی بر سر مجموعه و شبکه ای از مفاهیم در کنار هم و نسبتشان با شبکه و مجموعه دیگری از مفاهیم بحث می شود. در مورد دوم گاه از مفهوم مقوله بندی استفاده می شود؛ یعنی با مجموعه ای از مفاهیم در کنار هم واقعیتی به تصویر کشیده می شود و دسته بندی می شود. درباره هر یک از مفاهیم در این مقوله بندی می توان از دو جهت سخن گفت: ۱. با مفهوم متناظرش در مقوله بندی دیگر مقایسه اش کرد و تفاوت هایشان را روشن ساخت. این نگاه ناقص است و بحث از آن در این مجال نمی گنجد؛ ۲. این مفهوم را نخست در نسبتش با مفاهیم دیگر در نظر گرفت و آنگاه با توجه به مقوله بندی که در آن قرار دارد با مفهوم متناظرش در دیگر مقوله بندی مقایسه کرد. در این مورد، در واقع، دو مقوله بندی متفاوت با هم مقایسه می شود. در واقع، جامعه شناسان در مواجهه با سوژه های مورد مطالعه شان آنها را در قالب انواع^۱ یا مقولات^۲ دسته بندی می کنند. اما توجه به این مهم ضروری است که «شیوه عمل دسته بندی به لحاظ ارزشی بی طرف نیست» (رووت، ۱۳۸۹: ۲۷۶). برای روشن شدن بحث به این مثال توجه کنید. کمیته موقت صندوق بین المللی بر اساس نظام آمارهای مالی دولت یا GFS ضوابط لازم الاجرا بودن شفافیت را پس از تصویب هیئت رئیسه صندوق بین المللی پول به تمامی کشورهای عضو صندوق اعلام کرد. «هدف اصلی از دستورالعمل GFS تهیه چارچوب جامع مفهومی و حسابداری مناسب برای تحلیل و ارزیابی سیاست مالی به خصوص عملکرد کل بخش دولت و در سطحی وسیع تر بخش عمومی هر کشور است» (آذر و امیرخانی، ۱۳۹۹: ۳۷۴). مقوله بندی که GFS ارائه می دهد با پشتوانه فکری خاصی سامان می گیرد. مثلاً در طبقه بندی هزینه ها، ۱۰ امور و ۴۸ فصل عنوان می شود: امور خدمات عمومی، امور دفاعی و امنیتی، امور قضایی، امور اقتصادی، امور محیط زیست، امور مسکن، عمران شهری و روستایی، امور سلامت، امور فرهنگ و هنر، تربیت بدنی، و گردشگری، امور آموزش و پژوهش و امور رفاه اجتماعی. به عنوان نمونه، ذیل امور فرهنگ این فصول قرار می گیرد: فصل دین و مذهب، فصل ورزش و تفریحات، فصل فرهنگ و هنر، فصل میراث فرهنگی، فصل رسانه، فصل گردشگری، فصل صنایع دستی، فصل تحقیق و توسعه در امور فرهنگ، تربیت بدنی و گردشگری (کردبچه، ۲۰: ۱۴۰۱) اکنون جای این پرسش است که این مقوله بندی بر چه اساس سامان گرفته است؟ چه اندیشه ای پشت آن وجود دارد؟ مقوله بندی های موازی کدامند؟ با توجه به اینکه جایگاه دین و مذهب در این تقسیم بندی فصلی از فصول هشتگانه فرهنگ در کنار هنر و تفریحات و ورزش و ... است، آیا این مقوله بندی را نمی توان سکولار

^۱ kinds

^۲ categories

دانست؟^۱ در این میان جالب آنجاست که «بنا بر اظهار کارشناسان صندوق بین‌المللی پول، ایران تنها کشور است که توانسته است در مدتی کوتاه (حدود ۷ ماه) و بدون کمک کارشناسان صندوق نظام طبقه‌بندی جدید را عملیاتی کند» (همو: ۳۷۸)

۸. با تقریری که بیان شد، یکی از تفاوت‌های بنیادین در این بحث، برساختی بودن همه یا بیشتر مفاهیم علوم اجتماعی غربی است. به تعبیر جان سرل، امور واقع نهادی از حیث هستی‌شناختی، سوژکتیو است و از این رو، مفاهیم حاکی از این امور را باید برساختی دانست. اما در مقابل، بسیاری از مفاهیم در معنای اسلامی آن را می‌توان حقیقی و از زمره معقولات ثانیه فلسفی^۲ دانست. به عبارتی، این مفاهیم از نسبت و نحوه وجود حکایت می‌کنند. مثلاً شاید بتوان ادعا کرد مفهوم ازدواج در معنای اسم مصدری آن و نه مصدری، در اسلام اعتباری نیست.^۳ برای روشن شدن بحث به این مثال توجه کنید. در روایت آمده، نگاه به نامحرم حافظه را کم می‌کند. از طرفی، نگاه انسان به همسر خویش باعث افزایش حافظه می‌شود. فرض کنید این روایات معتبرند. بنابراین فرض، نگاه به الف در ساعت ۱۳ موجب کاهش حافظه و نگاه به همو بعد از عقد و در ساعت ۱۴ باعث افزایش حافظه می‌شود. نگاه اسلامی می‌گوید با ازدواج نسبت متفاوتی در عالم سامان گرفته‌است که قرارداد نیست و آثار واقعی خود را دارد؛ یعنی نسبت واقعی شکل می‌گیرد که بر آن، آثار خاصی مترتب می‌شود. گاه در عرف متشرعان از این نسبت، به اثر وضعی تعبیر می‌شود. به خاطر حقیقی بودن این مفاهیم است که در نگاه اسلامی می‌توان از تقدس ازدواج سخن به میان آورد. البته این احتمال مطرح است که آثار وضعی به خاطر حالت تعبد یا نیت فرد است. به نظر می‌رسد لسان آیات و روایات این احتمال را برنمی‌تابد.

۴- نتیجه‌گیری

این نوشتار تفاوت میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی را در ساحت مفاهیم بررسی کرد. دانستیم مفاهیم علوم، مفاهیمی مشاهده‌ناپذیر و نظری‌اند که محتوای خود را از نظریه‌هایی که پشت آنهاست به چنگ می‌آورند. درباره مفاهیم در علوم اجتماعی دو دیدگاه کلی و متفاوت وجود دارد. طبیعت‌گرایان معرفت‌شناختی، مفاهیم علوم اجتماعی را مانند علوم طبیعی می‌دانند و تفاوتی میان آنها را به رسمیت نمی‌شناسند. بر این اساس، با پذیرش نظریه‌بار بودن مفاهیم علوم، می‌توان از نظریه‌بار بودن مفاهیم در علوم اجتماعی سخن گفت. تامس کوون با طرح پارادایم نقشی را که امثال پاپر برای نظریه قائل‌اند، به پارادایم می‌دهد؛ یعنی مفاهیم پارادایم‌بارند و به عبارتی هرچند نادقیق، ذیل مبانی و ارزش‌ها و ... معنای خود را به چنگ می‌آورند. اگر این نگاه پذیرفته‌شود، تفاوت میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی

^۱ اگر توفیق همراه باشد در نوشتار دیگری این موضوع را به تفصیل بر می‌رسم.

^۲ در نوشتاری دیگر به تفصیل بیان کردیم که مفهوم جامعه نیز از زمره معقولات ثانیه فلسفی است؛ (نک: حسین‌زاده یزدی، ۱۳۹۲) با همان تقریر می‌توان مفاهیمی مانند زوجیت و خانواده را از نظر گذراند.

^۳ در این بحث، پاسخ این پرسش که آیا همه مفاهیم اسلامی چنین‌اند یا برخی، پژوهشی مستقل می‌طلبد.

روشن است. البته اگر از نظریه‌بار بودن مفاهیم علوم اجتماعی سخن به میان باشد، اما نپذیریم که مبانی و جهان‌بینی‌ها هم تأثیرگذارند و نظریه‌ها را در علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی یکسان فرض کنیم، سخن از تفاوت مفاهیم در این علوم، منطقی به نظر نمی‌رسد. در مقابل، میان پذیرفتن تفسیرگرایی و پذیرفتن تفاوت مفاهیم در علوم اجتماعی غربی و علوم اجتماعی اسلامی فاصله‌ای نیست. مفاهیم در علوم اجتماعی اسلامی بر اساس مبانی، جهان‌بینی، ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی سامان می‌یابند.

با پذیرش تفاوت در نظریه‌ها یا پذیرش تفسیرگرایی، صورت‌بندی و مقوله‌بندی متفاوتی که آبشخور آن تعالیم اسلامی است و نیز مفاهیمی که در قرآن مجید و روایات معتبر وجود دارد، برای جامعه‌پژوه اسلامی اهمیت می‌یابد. قرآن و روایات با چه مفاهیمی و در قالب چه مقولاتی جهان اجتماعی را دسته‌بندی می‌کنند؟ جامعه‌پژوه اسلامی جامعه را در درجه نخست از دریچه این مفاهیم برمی‌رسد. بنابراین، جامعه‌پژوهی اسلامی، گنجینه‌ای از مفاهیم ناب دارد که برایش این امکان را فراهم می‌آورد که هر گونه جهان اجتماعی را در قالب آن روایت کند. درباره مفاهیمی که ادعا می‌شود که جدید و از علم مدرن برخاسته‌اند، پای اجتهاد به میان می‌آید. باید دانست برخی از مفاهیم برساختی در علوم اجتماعی غربی اساساً جواز کاربرد بر اساس اندیشه اسلامی پیدا نمی‌کنند. به عبارتی، می‌توان گفت علوم اجتماعی اسلامی با طرح مفاهیم اسلامی در ترسیم جامعه، موارد مورد مطالعه را علاوه بر دسته‌بندی به‌هنجار و تنظیم نیز می‌کند و به رفتار آنان با دیگران جهت می‌دهند.

دانستیم یکی از تفاوت‌های بنیادین را در این میان می‌توان، برساختی بودن همه یا بیشتر مفاهیم علوم اجتماعی غربی عنوان کرد. در مقابل، بسیاری از مفاهیم در معنای اسلامی آن، حقیقی و از زمره مقولات ثانیه فلسفی و حاکی از نحوه وجود تلقی می‌شوند.

۵- منابع

- امین، احمد (بی‌تا). زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث، دارالکتاب العربی، بیروت.
- آذر، عادل و طیبہ امیرخانی (۱۳۹۹). بودجه‌ریزی عمومی: نهادهای بودجه‌ریزی و بودجه محلی، تهران: سمت.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۱). پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی، ترجمه حمیدرضا حسنی و دیگران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- ترکاشوند، احسان، و میرسپاه، اکبر. (۱۳۸۹). تفسیری نو از اعتباریات علامه طباطبایی با نگاهی تطبیقی به رساله اعتباریات و تفسیر المیزان. معرفت فلسفی، دوره ۸، شماره ۱.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۰). معرفت بشری؛ زیر ساختها، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
- حسین‌زاده یزدی و سید محسن مالباشی (۱۴۰۰). درآمدی بر دانش اجتماعی مسلمین: انحطاط مسلمانان در اندیشه و آثار شهید مطهری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حسین‌زاده یزدی، مهدی (۱۳۹۲). تبیین و بررسی اصالت جامعه از دیدگاه شهید مطهری و استاد مصباح یزدی. فصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، دوره ۳، ش ۱.
- حسین‌زاده یزدی، مهدی (۱۳۹۳). رابطه زبان و واقعیت از منظر ویتگنشتاین متأخر با توجه به تفسیر ایلهام دیلمن، فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۱، ش ۱.
- حسین‌زاده یزدی، مهدی (۱۳۹۴). نقد و بررسی تفسیر ایده‌آلیستی ویلیامز از ویتگنشتاین متأخر، فصلنامه متافیزیک ش ۱۹.
- حسین‌زاده یزدی، مهدی و الهام سادات مقدسی (۱۴۰۱). سکولاریسم در اندیشه اجتماعی فتح الله گولن، فصلنامه مطالعات اندیشه معاصر مسلمین پاییز و زمستان ش ۱۶.
- حسین‌زاده یزدی، مهدی و الهام سادات مقدسی (۱۴۰۲). اسلام آناتولی در اندیشه اجتماعی فتح الله گولن، فصلنامه فصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، دوره ۱۶، ش ۱.
- حسین‌زاده یزدی، مهدی و الهه فلاح‌نژاد (۱۳۹۸). نسبت عینیت و ارزش‌باری علوم اجتماعی با توجه به دیدگاه فیلسوفان مسلمان. فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۶، شماره ۲

حسین‌زاده یزدی، مهدی و نازیلا اخلاقی (۱۳۹۵). علم دینی در مقام توصیف و توصیه؛ بازخوانی نظریه علم دینی استاد مصباح یزدی. فصلنامه نظریه اجتماعی متفکران مسلمان. دوره ۴، شماره ۲.

حسین‌زاده یزدی، مهدی و نازیلا اخلاقی (۱۳۹۶). سرنوشت یک نقد؛ بازخوانی نظریه علم دینی آیت‌الله جوادی آملی. فصلنامه اسلام و مطالعات اجتماعی. دوره ۴، شماره ۴.

سرل، جان (۱۳۹۶). ساخت واقعیت اجتماعی، مترجم: میثم محمد امینی، تهران: انتشارات فرهنگ نشر نو

شریفی، احمدحسین (۱۳۹۵). روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی. تهران: آفتاب توسعه

الصدر، السيد محمد باقر (۱۴۲۴ه). اقتصادنا، ناشر: مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید الصدر

طباطبایی، محمد حسین (۱۴۲۸ ق). مجموعه رسائل سبعة، الصباح الربيعی، قم: شارع معلم.

طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۱)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان.

طباطبایی، محمدحسین (بی‌تا)، اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۲، مقدمه و پاورقی: مرتضی مطهری، قم: انتشارات صدرا.

فلای‌شاگر، ساموئل (۱۳۹۷). تاریخ مختصر عدالت توزیعی، ترجمه مجید امینی، تهران: نشر مرکز

کردبچه، محمد (۱۴۰۱). سیر تحولات برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی در ایران و جهان، تهران: نور علم.

لاریجانی، صادق (۱۳۸۴). استدلال در اعتباریات. پژوهش‌های فلسفی - کلامی، دوره ۶، شماره ۴.

مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۳). رابطه علم و دین، تحقیق و نگارش: علی مصباح، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.

مطهری، مرتضی (بی‌تا). بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر. انتشارات صدرا.

ترکاشوند، احسان و اکبر میرسپاه (۱۳۸۹). تفسیری نو از اعتباریات علامه طباطبایی با نگاهی تطبیقی بر رساله اعتباریات و تفسیر المیزان، معرفت فلسفی سال هشتم پاییز ۱۳۸۹ شماره ۱ (پیاپی ۲۹).

نبوی، سید حسین (۱۳۹۴). «مفهوم» در جامعه‌شناسی: چیستی، چگونگی شکل‌گیری و کارکردهای آن. مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره شانزدهم، شماره ۱.

نیومن، ویلیام لارنس (۱۳۹۵). شیوه‌های پژوهش اجتماعی: رویکردهای کیفی و کمی (جلد ۱) مترجمان: حسن دانایی‌فرد، سیدحسین کاظمی، تهران: موسسه کتاب مهربان نشر.

یزدی، عبد الله بن حسین (۱۴۱۲ ه.ق). الحاشیة علی تهذیب المنطق للتفتازانی. جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامی. قم

Balashov Yuri and Alex Rosenberg (2002) PHILOSOPHY OF SCIENCE Contemporary Readings Routledge: London and New York

Churchland, Paul M. (1988). 'Perceptual Plasticity and Theoretical Neutrality, A Reply to Jerry Fodor', *Philosophy of Science*, Vol. 55, No. 2.

Fodor, Jerry (1984). 'Observation Reconsidered', *Philosophy of Science*, Vol. 51.

Giddens, A. (Ed.) (1974). *Positivism and Sociology*. London, England Heinemann Educational Books, Ltd

Kuipers, T. A. F. (2007). Laws, theories, and research programs. In D. Gabbay, P. Thagard, & J. Woods (Eds.), *Philosophy of Science: Focal Issues*. (Handbook of the Philosophy of Science; No. Vol. 1). Elsevier.

Root, Michael (1998). How We Divide the World. *Philosophy of Science*, Vol. 67, No. 3, Supplement. Proceedings of the Biennial Meetings of the Philosophy of Science Association.

Risjord, Mark (2014). *Philosophy of social science A Contemporary introduction*, Routledge.

Williams, Bernard. (1981). Wittgenstein and Idealism, in *Moral Luck*. Cambridge: Cambridge University Press.